

آثار تاریخی و گرایشهای شیعی

محمدباقر سجادی خوراسگانی



اثر التشيع على الروايات التاريخية في القرن الاول الهجري، تأليف: الدكتور محمد نور ولي، مدينة منوره، دارالخصيري، ۱۴۱۷ قمری، وزیری، ۳۷۹ ص.

تأثیر تشیع در تاریخ نویسی اسلامی، راه را برای استناد به منابع موجود برای نشان دادن نادرستی عقائد افراطی وهابیه و اهل حدیث سد کند.

ما در عین حال که از گرایش شیعی برخی از مؤرخان آگاهیم، باید ابراز کنیم که این تشیع نه مانند اصطلاح شیعی امروز بلکه به معنای نوعی تسنن متشیع بوده که سنیان افراطی آن را از بین برده اند و روزگاری در قرن اول تا سوم، بخش بزرگی از جامعه تسنن را به خود اختصاص داده بود. بر پایه باور این قبیل کتابها، تمامی اصحاب امام علی (ع) - که در جنگ صفین بالغ بر هشتاد هزار نفر می شدند - که با عثمان دشمنی می ورزیدند و در جنگ با معاویه اصرار داشتند، نه تنها شیعه بلکه باید رافضی و غالی شناخته شوند. اگر چنین باشد باید گفت که سلف این سنیان، به هیچ روی در عراق نیمه نخست قرن اول، چنین باورهایی نداشتند

پیش از ورود به بحث، یادآوری دو نکته لازم است:
۱. از دیرباز در میان رجال شناسان حنبلی مذهب عراق که دو دشمن قدرتمندی چون شیعه و معتزله داشتند، این سخن بر سر زبان بوده است که تاریخ اسلام با علائق شیعی نوشته شده است. به عنوان مثال، احمد بن یونس گفته است: اصحاب مغازی همگی گرایشهای شیعی داشته اند؛ مثل ابن اسحاق، ابومعشر یحیی بن سعید اموی و دیگران. ۱ کتاب حاضر که نویسنده آن، همان علائق فکری حنابله افراطی قرن سوم و چهارم هجری بغداد را دارد، باورش چنین است؛ درست همانند بیشتر سعودی و وهابیه های معاصر که همین باور را دارند.

حنابله در قرن سوم و چهارم کوشیدند تا بسیاری از روایات رسول خدا (ص) را که راویان آنها چهره های پاک متشیع عراق بودند از دور خارج کرده و آثار حدیثی افراطی حنابله را به عنوان حدیث و سنت واقعی به مردم تحویل دهند. اکنون همان وضعیت تکرار شده و وهابیه می کوشند تا با شیعی نشان دادن تاریخ مکتوب اسلام، جزئی ترین اخباری که با عقائد آنها سازگار نیست از اعتبار بیندازند. چندی پس از انتشار کتاب «مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری، عصر الخلافة الراشدة» از یحیی بن ابراهیم بن علی الیحیی (ریاض: دارالعاصمه، ۱۴۱۰)، که کوشیده تا اعتبار روایات تاریخی ابومخنف شیعه مذهب را از میان ببرد، کتاب حاضر منتشر شده تا با عنوان کردن

که فرضاً هر صحابی را عادل و پاک بدانند و در وثاقت او تردید نکنند بلکه در شرايطی، به فرمان امام علی (ع) با آنها نبرد کرده و آنها را کشتند و اگر خود کشته می شدند، خود را شهید و مأجور می دانستند. به هر روی تسنن عصر نخست، چیزی است که حنابلة قرن سوم و چهارم آن را جریان متشیع خواندند و اکنون و هابیه همان سخنان را تکرار می کنند. در برابر، تسنن اموی را اصل گرفته و آن را آیین درست می دانند.

کتاب جدید را باید در راستای این تحلیل مورد توجه قرار داد. مؤلف در جای جای کتاب، تعصب حنبلی گری خود را نشان داده و شایع ترین فضائل امیرالمؤمنین (ع) مانند حدیث مؤاخاة را بخاطر آن که ابن تیمیه در آن تردید کرده رد می کند. در برابر کمترین منقصت را برای خلفا نمی پذیرد و این روایت محمد بن حبيب را که نقل کرده: «خليفة دوم یک چشم داشته، دليل بر تشيع وی می داند!

۲. مؤلف کتاب مورد بحث، گرچه از نظر تتبع کم و بیش زحمت کشیده، اما از نظر تحقیق و تدقیق دشواریهای فراوانی دارد. نمونه هایی از این دست که آگاهیهای فراوانی از منابع کنار هم گذاشته شود، اما هیچ دیدگاه روشنی به دست داده نشود، در آن فراوان است. طبعاً باید توجه داشت که اثر حاضر تنها در حد یک رساله فوق لیسانس باید مد نظر باشد نه اثری که عالمی پس از سالها پژوهش تألیف کرده است. با این که هدف ما یک مرور کوتاه بر کتاب است نمونه هایی از این بی دقتی را به اشاره خواهیم گفت.

..*

مؤلف در مقدمه، به سه تحقیق در زمینه مورد بحث اشاره کرده که نشان از اهمیت آن نزد محققان سعودی دارد. تحقیق نخست با عنوان «ما ادخلته الشيعة في التاريخ الاسلامي» از دکتر صالح بن عبدالله المحیس است. دوم حاصل میزگردی با حضور چند نفر از اساتید با عنوان «اثر التشيع في كتابة التاريخ» می باشد که به چاپ رسیده است. اثر سوم از یکی از افراد همان میزگرد با نام سلیمان العوده تحت عنوان «نزعة التشيع و اثرها في الكتابة التاريخية» می باشد. نویسنده، کتاب را در پنج باب و هر باب در چند فصل تنظیم کرده است. پس از مقدمه که درباره تعریف شیعه است، ابواب پنجگانه کتاب بدین ترتیب است:

باب اول، راویان و اخباریان غالی

باب دوم: متهمان به تشیع از میان راویان و اخباریان

باب سوم: مورخان شیعه

باب چهارم: تأثیر تشیع بر روایات تاریخی عصر رسالت و

دوران خلافت خلفای نخست

باب پنجم: تأثیر تشیع بر روایات تاریخی دوران اموی
مقدمه کتاب درباره تعاریف مختلفی است که در منابع از شیعه صورت گرفته است. اقوالی از منابع مختلف آمده و توان گفت که جدای از آنچه ذهبی در مقدمه میزان الاعتدال آورده، سخن تازه ای ابراز نشده است. به دنبال آن برخی از عقاید شیعه آمده است. نخست مسأله امامت و وصایت است. جهت گیری مؤلف انکار محض است که وی به نقل از عایشه و از متأخرین به نقل از ابن تیمیه، انکار وصی بودن امام علی (ع) مستند کرده است! دومین مسأله که تحت عنوان بعض عقائد الشیعه آمده باور شیعه درباره «صحابه» است. مؤلف با تعصب تمام، از آغاز در برتری صحابه و عدالت آنها سخن گفته و آیاتی را به عنوان شاهد ذکر کرده، اقوال علما را درباره آنها آورده و پس از چندین صفحه عقیده شیعه را در درباره صحابه نقل کرده است. آشکار است که این مباحث با جهت گیری و پیش داوری عنوان شده است. وی کوشیده است تا اقوال علمای شیعه را که صحابه را بمانند دیگران می دانند از کتابهای شیعه جمع آوری کند. سومین مسأله از نظر وی که ضمن عقائد شیعه آمده بحث رجعت است که از همان آغاز پای عبدالله بن سبا به میان آمده است. و در نهایت تقیه. اینها عقائد شیعه در نگاه این مؤلف است! گویی اسلام شیعی عبارت از این چهار اصل است و بس. در قرن ششم هجری یک مخالف شیعه نوشت: «اصل مذهب رافضی همین است که صحابه را دشمن دارند.» یک عالم شیعه هم در جواب نوشت: اصل مذهب شیعه اصولیه امامیه اثنا عشریه آن است که آسمان و زمین و هر چه در میان آسمان و زمین است ... همه را خدای تعالی آفریده و صانع عالم خداست و قدیم است و لاقدیم سواه ... قرآن، کلام اوست، از اول تا آخر همه صدق و حق ... و کفر و ظلم و معصیت نخواهد و نیافریند ... پیغمبران او از آدم تا به محمد (ص) صادق و امین ... و بعد وی امام نص و معصوم، علی مرتضی نص از قبل خدای. (نقض، ص ۴۱۵-۴۱۶). این تشیع است نه آنچه مؤلف ادعا کرده است.

همانطور که از فهرست کتاب برمی آید، باب اول تا سوم کتاب فهرستی است از راویان و مورخان که یا غالی اند یا متهم به تشیع. در هر بخش مؤلف با بحثی مختصر وارد شده، پس از آن فهرستی از افراد را به دست داده و کوشیده تا مواردی را درباره تشیع آنها از منابع گردآوری کند. در دو باب اول و دوم توجه وی

به راویان و اخباریان نخست است و در باب سوم به سراغ مورخان و چهره های صاحب کتاب رفته است.

لازم بود تا مؤلف در مقدمه نخستین باب که عنوانش راویان و اخباریان غالی است تعریفی از غلو به دست می داد. وی چنین کاری را نه در مقدمه آورده و نه در اینجا. در این بخش چهره هایی که به عنوان غالی ثبت شده اند نوعاً کسانی هستند که رجال شناسان حنبلی قرن سوم، آنها را با تعبیر «کان غالباً فی التشیع» یاد کرده اند. باید توجه داشت که غالی در این عبارت تا بدان حد است که شخص متهم به غلو، امام علی (ع) را بر شیخین مقدم بدارد؛ چرا که مقدم داشتن امام بر عثمان تشیع است و مقدم داشتن آن حضرت بر شیخین غلو در تشیع! از نظر آنها مرتبه بالاتر رخص است.

در اینجا مروری داریم بر ابواب و فصول کتاب.

در فصل اول باب نخست چند نفر از راویان غالی شناسایی شده و برخی از اخبار تاریخی منقول از آنها آمده است. این افراد عبارت اند از: حبة العربی، اسماعیل السدی، سالم بن ابی حفصه، حارث بن حصیرة، عمرو بن شمر، عمرو بن حماد قناد، عبدالرحمان بن صالح، اسماعیل فزاری. وی از هر کدام چند نمونه خبر تاریخی نقل کرده و طبعاً بر آن بوده تا این اخبار را اخباری شیعی دانسته از حجیت بیندازد. مثلاً از حبة العربی این روایت نقل شده که رسول خدا (ص) دوشنبه مبعوث شد و امام علی (ع) سه شنبه ایمان آورد. از عبدالرحمان بن صالح خبر «کلاب حوآب» در جنگ جمل را نقل کرده است. از عمرو بن حماد این روایت نقل شده که نسائی آورده که حضرت علی (ع) در زمان حیات رسول خدا (ص) پس از نزول آیه «أفان مات أو قتل انقلبتم علی اعقابکم» فرمود: به خدا سوگند که چنین نمی کنیم. بعد هم سخن ذهبی که حدیث منکری است! بدین ترتیب در این بخش کوشش شده تا اخبار شیعی این راویان با توجه به بی اعتباری آنها نزد رجال شناسان حنبلی افراطی قرن سوم، تضعیف شود. مؤلف در هیچ مورد درباره این که آیا این اخبار توسط راویانی جز اینها نیز نقل شده است یا نه سخن نگفته است.

فصل دوم باب اول اختصاص به اخباریان غالی دارد. نخست آنها سلیم بن قیس است که مؤلف او را شخصی خیالی دانسته و در عین حال از غلو و رخص کتاب سلیم سخن گفته است. پس از آن از اصیغ بن نباته یاد کرده و کتاب مقتل الحسین وی. آنگاه نوشته است: چون در مقاتل الطالبیین ابوالفرج از آن نقل نشده، در اصل وجود چنین کتابی تردید داریم و این سخن که او مقتل داشته از ساخته های شیعه است!

جابر جعفی نفر سوم این فصل است. اقوال فراوان رجال شناسان سنی درباره وی آمده و به برخی از روایات وی در طبری اشاره شده است. محمد بن سائب کلبی نفر چهارم است. شهرت وی به تشیع و نقلهای گسترده وی در منابع نیازی به یادآوری ندارد. ابومخنف، ابان بن عثمان بجلی افرادی بعدی اند. عجیب آن که از ابان فقط یک روایت نقل کرده در حالی که نقلهای او در سیره نبوی در حد کتابی با بیش از یکصد صفحه است که مؤلف این سطور آن را به چاپ رسانده است.

هشام بن محمد بن سائب نفر بعدی است که شهرت وی از پدرش بیشتر است. محمد بن ابی عمیر، ابوالحسن نوفلی، نصر بن مزاحم افرادی بعدی اند که نوعاً به تشیع و گاه به رخص شهرت دارند.

وی در این بخش از محمد بن حبیب یاد کرده است. جالب است که رجال شناسان کهن از تشیع وی یاد نکرده اند. مؤلف به سخن آقا بزرگ استناد کرده و در تأیید تشیع او دو خبر منقول از او را به عنوان شاهد تشیع وی آورده: یکی آنکه وی نقل کرده است که عمر یک چشمش نابینا بود! و دیگر این خبر که عمر کنیز خود را که مسلمان شده بود، در وقتی که خود هنوز مسلمان نشده بود، به خاطر اسلام آوردن کتک زده است. این دو خبر به علاوه آن که ابن حبیب برای عمر تعبیر «رحمه الله» به کار برده علامت تشیع وی دانسته شده است.

نفر بعد ابوسعید رواجی است؛ از جمله اقوالش آن است که «الله اعدل من ان یدخل طلحة والزیر الجنة، قاتلاً علیاً بعد ان یابعاه». ابواسحاق ثقفی نفر بعدی است. مؤلف کتاب، کتاب الغارات وی را که مکرر در تهران و بیروت چاپ شده ندیده و موارد منقول از آن را از شرح نهج البلاغه گردآوری کرده به گمان آن که کار مهمی انجام داده است! (ص ۱۰۶). عبدالرحمن بن خراش و محمد بن زکریا غلابی نیز شیعه اند. یک روایت غلابی - که شاید به زعم مؤلف دلیل تشیع اوست و لذا نقل کرده - این است که یزید در جوانی مشروب می خورده است.

نمونه های دیگر عبارتند از: ابوالقاسم منذر بن محمد قابوسی، ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری، ابوالعباس احمد بن عبیدالله ثقفی، ابن ابی الثلج، ابو احمد عبدالعزیز بن یحیی جلودی، شیخ صدوق، شیخ مفید، محمد بن جریر بن رستم

طبری امامی صاحب المسترشد. برخی از آثار هر کدام از اینان و نیز نمونه‌هایی از روایات شیعی بر جای مانده از آنها نقل شده است. اینان کسانی اند که به زعم مؤلف در غلو آنها در تشیع، تردیدی وجود ندارد.

باب دوم کتاب درباره کسانی است که متهم به تشیع شده‌اند. در فصل نخست روایان متهم به تشیع شناسانده شده‌اند. نکته‌ای که این قسمت را از آنچه در باب نخست آمده جدا می‌کند آن که این افراد گرچه از سوی متهم به تشیع و حتی غلو در تشیع شده‌اند، اما کسانی از رجال شناسان آنان را توثیق کرده‌اند. البته برخی از چهره‌های باب پیشین هم توثیق شده‌اند، اما به نظر می‌رسد که مؤلف در این باب اتهام مزبور را پذیرفته در حالی که در آن باب باره تردید داشته است. جالب این که بخشی از چهره‌های این بخش از شیعیان امامی‌اند، اما مؤلف آنها را در بخش متهمین به تشیع آورده است. نمونه آن عبدالملک بن اعین برادر زرارة بن اعین است. به هر روی گویا مؤلف ضمن پذیرفتن یکی بودن وضعیت افراد این دو بخش، معیار جدایی آنها را در همین توثیقهایی دانسته که کم و بیش درباره آنها آمده است.

در اینجا نیز ابتدا نام شخص یاد می‌شود؛ پس از آن اقوال رجال شناسان درباره تشیع فرد مورد نظر و نیز توثیق یا قذح او و در نهایت چند خبر از منقولات وی در تاریخ طبری یا آثار دیگر چهره‌های این بخش عبارتند از:

عبدالله بن شریک عامری، سلمة بن کهیل، اجلح بن عبدالله کندی، بریده بن سفیان اسلمی، علی بن زید بن جدعان، سلیمان بن قرم (راوی اخبار فضائل اهل بیت) جمیع بن عمیر، عبدالملک بن اعین، یزید بن ابی زیاد، ابوسهل عوف بن ابی جمیله عبدی، موسی بن قیس، قطر بن خلیفه قرشی، عبدالملک بن مسلم، عبدالعزیز سیاه، عبدالجبار شبامی، هشام بن سعد قرشی، جعفر بن سلیمان ضبعی، یحیی بن یعلی اسلمی، عبدالله بن موسی عبسمی. شاهد تشیع این آخری آن که وی هرکسی که نامش معاویه بود، نزد خود راه نمی‌داد تا از وی حدیثی بشنود.

همانگونه که اشاره شد منبع عمده نسبت تشیع به این افراد که بیشترین آنها شیعه عراقی هستند، آثار رجالی حنابل و اهل حدیث است؛ در واقع، دانش رجال انحصاری اهل حدیث است، چرا که آنها بنای همه چیز را بر منقولات می‌نهادند و در بررسی حدیث نیاز به چنین دانشی داشتند. از این رو، و از نگاه آنها کوچکترین گرایش ضد معاویه یا عثمان، تشیع به حساب می‌آید. غالب کوفی‌ها چنین گرایشی داشتند.

فصل دوم باب دوم درباره «اخباریه‌های» متهم به «تشیع» است. شمار اینها اندک اما چهره‌های مهمی هستند. نخست آنها ابان بن تغلب است که تشیع وی روشن است. واقدی نفر دوم است. از متقدمان، تنها ابن ندیم او را شیعه دانسته و از متأخران یوسف العس به دلیل روایات او درباره عثمان که طعن است بر عثمان، او را شیعه قلمداد کرده است.

عبدالرزاق صنعانی نفر سوم است. وی صاحب کتاب ده جلدی «المصنف» است. وی شیعه‌ای است در حد ضدیت با عثمان. ولی روایات و اخبار شیخین را به تفصیل آورده. درباره تشیع او که جنبه ضد عثمان و معاویه دارد آمده: کسی نزد وی نام از معاویه برد. عبدالرزاق گفت: مجلس ما را با یاد از نام او کثیف نکن. شواهد دیگری هم در انتقاد وی از عمر نقل شده که به وی رنگ تشیع می‌دهد. مؤلف نوشته است که در آثار تاریخی مثل تاریخ طبری روایاتی از وی نقل شده است. طبعاً می‌بایست یادآوری می‌کرد که وی در «مصنف» خود نقلهای تاریخی بیشماری به مناسبتهای مختلف آورده است.

ابن عقده چهارمین و آخرین اخباری شیعی است که مذہبش کاملاً روشن است و نیازی نبود که در ضمن متهمین به تشیع آورده شود. وی از بزرگان مکتب تشیع زیدی جارودی است.

فصل سوم به روایان و اخباریان و مورخانی اختصاص یافته که متهم به تشیع شده‌اند اما از آن مبرأیند. مؤلف پذیرفته که اینها عثمان را بر علی مقدم داشته‌اند و لهذا متهم به تشیع شده‌اند، اما بر این باور است که این عقیده، دلیل بر تشیع نیست و بسیاری از سنیان مشهور این عقیده را داشته‌اند! ابو معاویه عمار بن معاویه دهنی یکی از آنهاست که اخبار وی رنگ و روی شیعی دارد. مورد دوم که نمونه‌ای مهم است، ابن اسحاق است که بحث کوتاهی درباره وی شده. نمونه‌های دیگر عبارتند از: سفیان الثوری که گفته شده: کان یثلت بعلی.

علی را سومین خلیفه در ترتیب فضل می‌دانسته و به هر روی عثمانی نبوده است. علی بن مدینی متهم به تشیع نشده، جز از سوی یحیی بن معین. افراد دیگر عبارتند از: علی بن علی جهضمی، محمد بن علی علوی، نسائی، محمد بن جریر طبری؛ درباره آثار طبری توضیحاتی داده که برخی خطاست. از جمله آنکه قدیمی‌ترین منبعی را که از کتاب تاریخ وی نقل کرده المنتظم ابن جوزی (۵۹۷م) دانسته که به وضوح خطاست

زیرا ابن مسکویه در قرن چهارم از آن نقل کرده است. نمونه دیگر حاکم نیشابوری است.

باب سوم کتاب درباره مورخان شیعه است. فصل اول آن درباره مورخانی است که غلو در تشیع دارند. نخست آنها یعقوبی است که اقوال وی را که دلالت بر تشیع او دارد در طی ده صفحه آورده است. مورد دوم مسعودی است که نقلهای تاریخی شیعی او را نیز در طی چهارده صفحه ردیف کرده است. فصل دوم درباره مورخانی است که متهم به تشیع شده اند. دو نمونه آورده شده یکی ابن اعثم و دیگری ابوالفرج اصفهانی است که در ضمن آن، تأثیر تشیع آنها در نقلهای تاریخی کتابهایشان ارائه شده است. در این باره، به ویژه نسبت به ابن اعثم، موارد جالبی ارائه شده است؛ گرچه مؤلف به طور ضمنی بار ردیف کردن این قبیل نقلها در پی تکذیب آنها به دلیل تأثیر عقیده شیعی مؤلف بر آنهاست.

باب چهارم کتاب درباره تأثیر مذهب شیعی بر روایات تاریخی مربوط به عصر نبوی و خلفای نخست یا به تعبیر مؤلف خلافت راشدانه است. در نخستین فصل، به عهد نبوی و خلافت ابوبکر پرداخته است.

در مبحث نخست به روایت مؤاخاة میان رسول الله (ص) و علی (ع) پرداخته است. مطالعه این بخش نشان می دهد که مؤلف تا کجا از روش بحث علمی به دور بوده و طریق تعصب پیشه خویش کرده؛ وی می گوید: در طریق برخی از روایات این باب، راویان شیعی قرار دارند و سپس نمونه هایی را ذکر می کند. پس از آن تأکید بر بحث ابن تیمیه در انکار مؤاخاة دارد و علی رغم آن که انکار ابن حجر را نسبت به ابن تیمیه آورده و می پذیرد که در طرق دیگری از این حدیث هیچ فرد شیعی وجود ندارد، در انتهای تمایل به سخن ابن کثیر دارد که همه طرق این روایت ضعیف است و طبعاً غیر قابل اعتماد! بدین ترتیب، چنین حدیثی که از دهها طریق از سنی و شیعه و متهم به تشیع روایت شده، گرفتار تعصب کور مؤلف و پیروی جاهلانۀ وی از ابن تیمیه شده است.

مبحث دوم درباره حدیث غدیر است. درست همین برخورد متعصبانه با حدیث مزبور هم صورت گرفته است. وی یاد از راویان شیعی حدیث کرده و علی رغم کثرت طرق آن می نویسد: اما ابن تیمیه در صحت حدیث تردید کرده است! گویی ابن تیمیه حق آن را دارد که در حدیثی که از صدها طریق از صحابه و تابعین روایت شده و حتی امام احمد بن حنبل آن را در کتاب فضائل الصحابه از طرق مختلف روایت کرده تردید کند. مؤلف سلکی کتاب، علی رغم تعدد مراجعی که در پاورقی

به آنها ارجاع داده، سرسوزنی از تعصب سلفی گری خود جدا نشده است. گفتنی است که وی براساس احتمالی که شیخ آقابزرگ داده کتاب الولایه طبری مورخ را به طبری امامی نسبت داده است. وی با مراجعه به کتاب ذهبی می بایست می فهمید که -حتماً نیز دریافته- که کتاب الولایه از طبری مورخ است اما به لحاظ تعصب مذهبی اشاره به این مطلب نکرده است.

روایت بعدی خبر سقیفه است که به برخی از روایات آن که از طریق کسانی از متهمان به تشیع در طبری و منابع دیگر آمده اشاره کرده و نوشته است: گرایش عمومی در روایات شیعی آن است که بیعت با ابوبکر همراه با قهر و غلبه بوده است. اشاره ای هم به خبر قنفذ و احراق خانه فاطمه دارد که سخت بدان تاخته است. خبر تهدید به احراق را هم از ابوبکر جوهری و کتاب الامامة و السیاسة آورده است. چنانکه خبر سقط محسن را از دلائل الامامة نقل کرده است. وی خبر شمشیر کشیدن زبیر را هم خبری شیعی دانسته که به دور از انصاف است، چرا که در بسیاری از منابع مقبول اهل سنت نقل شده است.

خبر دیگر مربوط به سپاه اسامه است که مؤلف اشاره به آن دسته از نقلهای تاریخی دارد که خبر از کوتاهی برخی از اصحاب در پیوستن به سپاه اسامه دارد. وی تکذیب آن را از قول ابن تیمیه آورده! گویی در این عالم یک سنی وجود دارد آن هم ابن تیمیه است و دیگر روات که برخی از آنها به روشنی و از اساس غیر شیعی اند، از نگاه وی همه شیعی اند. حتی این خبر که ابن سعد و بلاذری آورده اند که ابوبکر و عمر در سپاه اسامه بوده اند به شدت تکذیب شده است. روشن نیست اگر همه اینها را از تسنن منها کنیم، کدام مورخی جز ابن تیمیه که در قرن هشتم هجری می زیسته، سخنش معتبر خواهد بود؟

مورد بعدی خبر ارتداد است که تنها به این که در منابع موجود، برخی روایات از راویان شیعی مثل ابن اسحاق و هشام کلبی آمده اشاره شده است. مؤلف می گوید: این روایات با روایات سنی مطابق است. تنها شیعه روایتی دارد که همه صحابه، بعد از رسول خدا (ص) مرتد شدند مگر چند نفر. به نظر می رسد مؤلف در اینجا گرفتاری دقتی شده است. زیرا بسیاری از اخبار ارتداد، به ویژه آنچه واقدی در کتاب الرده و ابن اعثم در الفتوح آورده حکایت از آن دارد که برخی قبایل مرتد

نشندند، بلکه به دلیل عدم پرداخت زکات حتی با اعتراف به اسلام متهم به ارتداد شدند. مؤلف هیچ اشاره‌ای هم به خبر مالک بن نویره نکرده است، روایتی که بر خورد ناجوانمردانه خالد بن ولید صحابی را نشان می‌دهد.

فصل دوم باب چهارم درباره تأثیر تشیع در روایات تاریخی دوره خلافت عثمان است. تکلیف این بخش روشن است، زیرا هر نوع روایتی که به نوعی در محکومیت اقدامات عثمان باشد، از نظر مؤلف روایتی است که راویان شیعی نقل کرده‌اند. به نوشته وی، مشخصه روایات شیعی این باب آن که عثمان خطاهای زیادی را مرتکب شده که یکی سپردن کار شهرها به شماری افراد فاسق و شرور است. روایات واقندی در این باب روایاتی شیعی منعکس شده است. ما مکرر اشاره کرده ایم که بسیاری از مورخان علائق شیعی داشته‌اند، اما از نظر سلفی‌های حنبلی متعصب هر نوع تاریخنگاری صدر اسلام به جز آنچه سیف بن عمر کذاب نوشته، باید روایتی شیعی به حساب آید، زیرا در بیشتر آنها به تخلفات خلیفه سوم پرداخته شده است. روشن است که روایات واقندی با توجه به کتاب المغازی وی، نمی‌تواند روایاتی شیعی باشد، آن هم کسی که ابن سعد سنی متعصب شاگرد وی شناخته می‌شود. شگفت آن که این حداقل نیز مورد قبول سلفی‌های متعصب نیست.

فصل سوم این باب به تأثیر تشیع در روایات تاریخی خلافت امام علی (ع) اختصاص دارد. مؤلف با فهرست کردن برخی نقلها، اخباری را که در آنها تحریض عایشه بر قتل عثمان آمده، از روایات شیعی دانسته است. درباره صفین و نهروان نیز اخباری به عنوان اخبار شیعی گزارش شده که ضمن آنها بر جهالت ابو موسی اشعری تأکید شده که البته مؤلف قبول ندارد! باب پنجم کتاب به تأثیر تشیع بر اخبار تاریخی دوران خلافت معاویه و یزید، واقعه حره و آتش زدن کعبه از سوی سپاه شام، و نیز تأثیر آن بر روایات تاریخی دوران خلافت خلفای اموی اختصاص دارد. حرکت توابین، مختار، سرکوبی ابن زبیر، قیام ابن اشعث، از آن جمله است.

مؤلف در پایان چند نتیجه‌گیری کرده است. نخست آنکه روایات تاریخی شیعه، متناسب با باورهای مذهبی آنهاست. دوم آنکه آنها صرفاً به حوادثی که به خودشان مربوط بوده یعنی تحولات عراق پرداخته‌اند. سوم آن که علی‌رغم موافقت برخی روایات آنها با روایات صحیح! موارد مخالفت میان آنها فراوان است. چهارم آن که غلاة شیعه برای رسیدن به مطامع خود جعل خبر هم می‌کنند. پنجم آن که غلاة شیعه با شیوه خاص خود اخبار را تلخیص می‌کنند تا در جهت اهدافشان باشد. ششم

حجم زیادی از روایات شیعی در مصادر تاریخی اهل سنت است. هفتم آن که روایات شیعی موجود در مصادر تاریخی اهل سنت پذیرفتنی‌تر از مطالبی است که در کتابهای شیعی خالص آمده. هشتم آن که استفاده مصادر سنی از منابع تاریخی شیعه برای جبران کمبود منابع برای تنظیم کتابهای تاریخی شان بوده است. نهم آن که این آمیختگی سبب شده تا برخی از راویان سنی هم تحت تأثیر روایات شیعی قرار گرفته آنها را روایت کرده باشند. دهم آنکه باید تتبع زیادی در باره هر واقعه در مصادر صورت گیرد تا روایت صحیح به دست آید. یازدهم آن که باید مراقب شیعیان غیر غالی هم بود؛ چرا که روایات آنها نیز مطابق عقائدشان است. دوازدهم آن که این بحث، یعنی تأثیر تشیع، باید در ابعاد وسیع‌تر دنبال شود.

ما نیز باید یک نکته را بیفزاییم و آن این که به واقع، اگر قرار باشد منابعی برای تاریخ تحولات عراق بشناسیم، چیزی جز منابع شیعه در دسترس نیست. اگر تلاش ابو مخنف و هشام کلبی، که به گفته این نویسنده دو شیعه غالی بوده‌اند نبود، اکنون دستمان از بخشهای مهمی از تاریخ این دوره کوتاه بود. سهم شیعه بسیار گسترده است و این در عین حال، همراه با اعتدالی است که در این منابع وجود دارد.

نویسنده این سطور ممکن است بپذیرد که برخی از روایات تاریخی شیعی نیاز به بررسی بیشتر دارد، اما منابع شیعی یا متمایل به تشیع که مورخانی چون طبری و پیش از وی بلاذری و دیگران به آنها اعتماد کرده‌اند، منابع منحصر و قابل قبول این دوره است.

باید گفت مؤلف کتاب مورد بحث متعلق به نحله‌ای است که در قرن دوم عثمانی خوانده می‌شدند و اندکی بعد اهل حدیث و حنبلی. آنها هرگونه تمایل شیعی را تشیع و تشیع غالی دانسته و تحمل نمی‌کردند. اکنون این نحله با تعصبی به همان نسبت و تنها با این استثنا که اندکی نسبت به امام علی (ع) متمایل شده، بنای تاریخنگاری مجدد دارد. الگو و اسوه این نگرش، چیزی جز آثار سیف بن عمر کذاب نیست که هر چیز را در شکل عثمانی محض آن ارائه داده و از وضاعان و جمالان مشهور تاریخنگاری سنی است.

○